



پای صحبت های دختری که
برای نجات زاگرس از آتش به دل کوه زد

رویای بزرگ رویا

سرحال و سلامت در دامنه کوهی که دچار حریق شده، ایستاده و دهان و بینی اش را با پارچه ای پوشانده. قهرمان زاگرس، دختر جوان و ساکتی که اهل غلو و آب و تاب دادن به حرف ها نیست. ساده، صمیمی و مختصر ماجرا را تعریف می کند و به دنبال قهرمان سازی از خودش نمی رود. هر سوالی را که از او می پرسیم، کوتاه جواب می دهد اما پایان بندی تمام جواب هایش گره می خورد به عشق به طبیعت و کوه و زادگاهش.

باتشکر از الهام فیروزبخت

جوان و گمنامی است که برای نجات طبیعت اطرافشان به جنگ با آتش می روند. بعضی های شان سیاهوش وار از آتش بیرون می آیند و بعضی ها جان شان را پای طبیعت می گذارند. رویا جانفزا یکی از همین قهرمان های زاگرس است که مدتی پیش عکسش در حالی که روی تخت خوابیده و پزشک بالاسرش بود منتشر شد.

کنار آن تصویر در اتاقک آمبولانس عکس دیگری هم منتشر شد که برای چند روز قبل از این اتفاق بود. وقتی رویا

دهدشت شهر کوچکی است در استان کهگیلویه و بویراحمد. طبق سرشماری های سال ۹۵، جمعیت آن ۵۷ هزار نفر است. این روزها نام این شهر نه به بهانه آب و هوای خوش منطقه و نه به دلیل طبیعت بکر و جاذبه های گردشگری آن، بلکه به خاطر آتش سوزی های مکرر جنگل های زاگرس شنیده می شود. پای ثابت خبرهای ماه های گذشته، به جز کرونا و مشکلات اقتصادی، آتش سوزی های پی در پی این جنگل هاست. در این میان اما چیزی که دیده نمی شود، داستان قهرمان های

زهره ترابی

خبرنگار

پروفایل:

■ نام: رویا جانفزا
■ سال تولد: ۱۳۷۹
■ محل زندگی: دهدهشت
■ تحصیلات: دیپلم تجربی

قصه از کجا شروع شد؟

رویا جانفزا ۱۹ ساله است. یک خواهر بزرگ تر و دو برادر کوچک تر از خودش دارد. از بچگی به طبیعت علاقه داشته و در یک همایش پیاده روی به طور اتفاقی با خانمی آشنا می شود که کوهنورد است. مسیر زندگی رویا همین جا عوض می شود. رویای ۱۷ ساله تصمیم می گیرد کوهنورد شود و حالا او در ۱۹ سالگی یک کوهنورد است و عاشق طبیعت.

نزدیک دو سال است عضو هیات کوهنوردی شهرستان کهگیلویه و گروه کوهنوردی توکا شده. از لحاظ سنی کوچک ترین عضو گروه است و با دوستانش قله های مختلف دور و برشان را فتح کرده است. جمع صمیمی و دوستانه ای دارند و هفته ای دو بار کوه می روند. کوه خائیز، کوه پهن، کوه نیر، کوه میلک آرند، کوه ساورز و این اواخر هم کوه دنا که البته او به خاطر شکستگی پایش نتوانسته آن را فتح کند.

رویا دختر محبوب و کم حرفی است و وقتی قرار می شود خاطره ای از کوهنوردی هایش بگوید سراغ یک مورد خاص نمی رود. «در کل همه سفرهایمان خاطره است. واقعا اعضای گروه، فعال و پرا انرژی هستند. در هر صعود هر چه از دامنه کوه به اوج قلعه می رسم، عشق به طبیعت و محیط زیست در وجودم دوچندان می شود. با وجود همه محدودیت ها کوه های زیادی را زیر پا گذاشتم. هیچ کس نمی توانست شوق و انرژی مثبتی را که از درختان بلوط، گیاهان دارویی و معطرو جانورانی که تا قبل از این فقط از صفحه تلویزیون دیده بودم از من بگیرد. خدا را شکر می کردم که به دامن طبیعت می آیم و با چشمان خودم زیبایی ها را می بینم و لمس می کنم.»

کوه پدري

این حس قشنگ هیچ گاه یادم نمی رود. «اما رابطه رویا با کوه خائیز تنها رابطه یک کوهنورد با کوهی که به آن صعود می کند، نبود. «کوه خائیز کوه پدري ماست. در واقع خانه پدر بزرگم همانجاست و ما از بچگی آنجا بودیم. آنجا بزرگ شدیم.»



«کاش جامعه زنان برای یک بار هم که شده، شور و شوق صعود و حرکت در ارتفاعات کوهستان را تجربه کنند.» این جمله ها روی کاغذ شاید کلیشه ای به نظر برسد ولی وقتی رویا در صحبت هایش اینها را می گوید معلوم است که شعار نیست و دوست دارد بقیه زنان و دختران هم این حس خوب را تجربه کنند.

لا به لای حرف هایش درباره ورزش و تندرستی و سلامتی درباره محیط زیست هم چیزهایی می گوید. دغدغه حفظ محیط زیست در دل همین کوهنوردی ها برایش شکل گرفت. جمع کردن زباله هایی که در کوه ریخته و درمان حیوانات آسیب دیده در این دو سال خیلی در روحیه اش تاثیر گذاشته و او را دغدغه مند کرده.

«یکی از بهترین خاطراتم این بود که یک بار یک خرگوش کوهی را دیدم که پایش شکسته. با خودم آوردمش خانه. به مدت ۲۰ روز ازش حمایت و نگهداری کردم تا کاملاً سلامتی اش را به دست آورد. بعد آن خرگوش را با خودم به همان نقطه بردم و در طبیعت رهایش کردم.»